

بنام خدا

نشست بررسی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا با تاکید بر ایران پسابرجام

سخنرانی دکتر سعید تائب، استاد دانشگاه و متخصص مسایل آمریکا

سه شنبه چهارم خرداد ماه ۱۳۹۵

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از چند حیث قابل بررسی است. طی چهار دهه اخیر، موضوع ایران همواره یکی از موضوعات مورد توجه کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا بوده است. لذا در این دوره نیز موضوع ایران با حساسیت مورد توجه است.

یکی از مسایلی که در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا روی داد، نحوه برخورد مردم با انتخابات است که بر نحوه برخورد نامزدها تاثیرگذار بود. اتفاقی در جامعه آمریکا (در حدود دو دهه) در حال روی دادن است که لایه های پایین جامعه آمریکا به خصوص قشرهای پایین طبقه متوسط از روند مدیریت کشور در حوزه های اقتصادی و سیاسی رضایت کاملی ندارند، در نتیجه فشار زیادی را به نمایندگان خود در کنگره و حتی به روسای جمهور وارد می کنند که شاید تعدیلاتی صورت بگیرد و موفق به تغییرات شوند. اما سطح نارضایتی ها نه تنها کاهش پیدا نکرد، بنا به دلایلی نتیجه سیاسته باعث افزایش سطح نارضایتی شده است. بحران سال ۲۰۰۸ درآمد قشرهای متوسط جامعه را کاهش داد و رکود و بیکاری را به حدود ۱۲ درصد رساند که نارضایتی اقتصادی را به همراه داشت.

در حوزه مسایل خارجی نیز واقعه ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن کاهش امنیت درونی آمریکا _ البته مانند دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی جهان _ نگرانی دیگری برای مردم آمریکا فراهم آورد. به دنبال آن جنگ های افغانستان و عراق در حوزه روابط خارجی نیز به جایی رسید که گرچه اکثر مردم در زمان آغاز جنگ موافق بودند، اما با ادامه جنگ و نتایج آن چندان موافق نبودند و هزینه های زیادی را متحمل شدند. اتفاقات دیگر در حوزه عمومی آمریکا در حال تکوین است که سابقه آن به بیش از دو دهه می رسد، روند اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داخلی آمریکا در مسیری حرکت می کند که چندان مطلوب بخش محافظه کار آمریکا نیست. به عبارت دیگر، جامعه آمریکا در سطح کلان، بیشتر یک مسیر لیبرال را طی می کند ولی بخش محافظه کار که عمدتاً در

میان جمهوری خواهان مجتمع هستند، موافق این روند نیستند. به طور مشخص، برخی ایالت ها _ حدود ۱۳ ایالت _ رسماً ازدواج همجنس‌گرایان را قانونی می‌دانند. این پدیده برای قشر محافظه کار آمریکا، پدیده مطلوبی نبوده و آن را به دور از خواسته ها و اعتقادات خود می‌داند.

هم‌زمان اتفاق دیگری که برای دموکرات ها اثرگذار بوده و نارضایتی هایی را در اردوگاه آن‌ها به وجود آورد، مساله اقتصادی بود که حتی قبل از بحران ۲۰۰۸، فاصله بین دهک های بالای آمریکا با دهک های پایین به شدت افزایش پیدا کرد و بر اساس آن جنبش ۹۹ درصد شکل گرفت که این اعتراض بیش‌تر در بدنه دموکرات‌ها بود. روند اقتصادی، فاصله اقشار کارگر و اقلیت های آمریکایی را نسبت به گذشته و نسبت به افزایش توانایی های عمومی آمریکا _ تولید ناخالص ملی _ زیاد کرد. بنابراین در طرفداران هر دو حزب نارضایتی هایی مشاهده می‌شود. در این نوع شرایط، حزب در حال از دست دادن کارآمدی و کارویژه هایی است که پیش از این داشته و حزب نمی‌تواند همه خواسته های اعضای خود را پوشش دهد و به همین خاطر با پدیده ای مواجه شدیم که فرد در حوزه اقتصادی طرفدار حزب جمهوری خواه است ولی در حوزه فرهنگی و اجتماعی، منش دموکرات دارد و همین‌طور به عکس. این هم عاملی است که افرادی که به عنوان _ establishment _ یعنی کسانی که در حوزه قدرت هستند و یا جزو سیاست‌مداران هستند، از پاسخ‌گویی به این خواسته ها ناتوان هستند. به همین دلیل در انتخابات این دوره در حزب جمهوری خواه و دموکرات درصد قابل توجهی به نامزدهایی رای می‌دهند که آنها نیز حداقل در ادبیات خود نسبت به establishment اعتراض دارند. به همین دلیل آقای سنדרز در حزب دموکرات و آقای ترامپ و تدکروز در جمهوری خواه توانستند چنین آراییی را جذب کنند. این یکی از پدیده های امروز انتخابات آمریکاست و نشان می‌دهد، هر کسی خواهان ریاست جمهوری آمریکا در ۲۰۱۷ است، نمی‌تواند نسبت به تغییر و تحولات بی‌توجه باشد. این متغیری است که سیاست های آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

نکته مهم دیگر این است که این نوع اعتراضات تا کنون صرفاً جنبه های احساسی داشته و هنوز جنبه‌های فکری و آکادمیک پیدا نکرده است. وقتی معترضان در دو حزب را مشاهده می‌کنیم _ گرچه تعداد معترضان دموکرات بیشتر است _ انسجام لازم وجود نداشته و خواسته هایی وجود دارد که در تناقض و تعارض است، اما شانس تاثیرگذاری در انتخابات یافته اند. از این رو مشاهده می‌شود، صحبت های نامزدها تحت تاثیر تغییر و تحولات نسبتاً احساسی رای دهندگان تغییر می‌کند. درواقع می‌توان گفت تناقضاتی که وجود دارد، انعکاسی از جامعه است. به همین دلیل آقای ترامپ تبدیل به یک نامزد خاص شده است.

باید به این مساله توجه داشت که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، متفاوت از انتخابات ریاست جمهوری یا نخست وزیری در اروپاست. گرچه انتخابات حزبی است اما چندان حزبی نبوده و متکی به شخص نامزد حاضر در انتخابات است. معمولاً چند موضوع رای نوامبر را مشخص می کند:

۱. نحوه برخورد نامزدها به موضوعات روز مانند مساله داعش، مذاکرات هسته ای و موضوعات روز داخلی.

۲. جایگاه افراد رای دهنده نسبت به حزب؛ خود را دموکرات یا جمهوری خواه می دانند. این که تقریباً سال به سال تعداد افرادی که خود را مقید به یک حزب می دانند رو به کاهش و افراد مستقل در حال افزایش است. برخی نظر سنجی ها نشان می دهد که تعداد مستقل ها در حال نزدیک شدن به ۵۰ درصد است. این نمود واقعی از جامعه آمریکاست.

۳. عامل دیگر تفاوت جایگاه جغرافیایی و منطقه ای کاندیدهاست. حتی می توان تفاوت را در میان افراد یک حزب و بعضاً از یک خانواده مشاهده می شود. یعنی مثلاً در حزب جمهوری خواه، خانواده جمهورخواهی که از شمال بیاید با جمهوری خواهی که از جنوب بیاید متفاوت است. (مانند بوش پدر و بوش پسر، یکی از شمال و دیگری از جنوب). همین مساله در دموکرات ها مشاهده می شود. دیدگاه های دموکرات اواما و خانم کلینتون با هم متفاوت است.

۴. عامل دیگر شخصیت فردی کاندیدهاست. در انتخابات آمریکا فرد و شخصیتش نقش به سزایی دارد. هیچ کشور صنعتی به این اندازه متمرکز بر فرد نیست. از نحوه برخورد با افکار عمومی تا ظاهر و تیپ لباس که رای آوری دارد. شاید از این منظر برخی از نامزدها در شرایط مناسبی قرار ندارند.

۵. مسایل کلان مورد توجه مردم: مسایلی هستند که الزاماً مساله روز نیستند، اما برای مردم مهم است. هیچ موضوعی به اندازه اقتصاد (مالیات، تجارت، بیکاری و...) ذهن مردم را مشغول نمی کند. حدود ۶۰ درصد سنگینی رای مردم در حوزه اقتصاد است. البته همه جای دنیا همین مساله است و مساله بعدی امنیت است.

بحث دیگر این که معمولاً سیاست خارجی به تنهایی وزن زیادی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا ندارد، اما بعضی موضوعات سیاست خارجی می توانند وارد مسائل روز شوند و تأثیر و وزن سیاست خارجی را افزایش دهند. مانند داعش.

در حوزه سیاست خارجی به خصوص در قبال ایران، از دیدگاه هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات ایران یک کشور استراتژیک است. کاندیدایی وجود ندارد که بتواند بگوید ایران مهم نیست. البته نگاه ها و برخوردهایشان به مقوله ایران متفاوت بوده، اما اهمیت ایران غیر قابل انکار است. از این رو مهم نیست چه کسی رئیس جمهور آینده آمریکا می شود چرا که رئیس جمهور آینده حتماً یکی از دل‌مشغولی هایش ایران است. البته در ۵ الی ۶ دهه گذشته ایران به خاطر موقعیت ژئوپلتیک خود مورد توجه قدرت های بزرگ بوده است. اما بعد از انقلاب ماهیت حاکمیت ایران وزن متفاوتی به آن داده است که البته از دید آمریکایی ها وزن مثبتی تلقی نمی شود. احزاب و کاندیداها دو نوع برخورد با ایران دارند:

- ۱- برخورد ابزاری. مثلاً دموکرات ها چیزی را راجع به ایران می گویند یا انجام می دهند، جمهوری خواه ها دقیقاً بر عکس آن را می گویند. یا بلعکس. البته قسمتی از این ابزاری بودن صرفاً انتخاباتی نیست و حتی بعد از انتخابات نیز می تواند جریان داشته باشد.
- ۲- برخورد محتوایی. بعضی موضوعات محتوایی است و با آن سیستمی برخورد می کنند و فرقی نمی کند کدام یک از کاندیداها یا احزاب پیروز شوند.

ما در دوران «دبرجام» هستیم نه «پسا برجام». با آمدن رئیس جمهور جدید به طور ابزاری و طبیعی هر آنچه که دموکرات ها انجام دادند احتمالاً از سوی جمهوری خواهان انجام نخواهد شد؛ اگر فرض بگیریم که رئیس جمهور بعدی جمهوری خواه است. برخی از جمهوری خواهان اساساً دلیل مخالفتشان با توافق هسته ای به خاطر انتخابات و رای آوردن در آن نیست، بلکه مخالفت با ایران ابزار مناسبی است که هر نوع نزدیکی به ایران را می خواهد متوقف کند. جمهوری خواهان توافق هسته ای را تامین کننده منافع آمریکا نمی دانند. بسیاری در بین جمهوری خواهان این سوال را دارند که چرا آمریکا گلوی ایران را (با تحریم های یک‌جانبه) رها کرد؟ این ها کسانی هستند که باور دارند منافع آمریکا در منطقه با حضور ایران تامین نمی شود و البته این افراد فقط در جمهوری خواهان هم نیستند، بلکه در بین دموکرات ها نیز وجود دارند. خانم کلینتون جمله معروفی دارد که مربوط به بعد از حمله آمریکا به عراق است که گفته، چرا به ایران حمله نشد؟ با وجود همه این مسائل ما می دانیم که وقتی فردی در آمریکا رئیس جمهور می شود به یک سیستم می پیوندند و سیستم به مراتب جایگاه مهم تری نسبت به فرد دارد. حتی اگر تد کروز در آینده رئیس جمهور آمریکا می شد که گفته است توافق هسته ای را پاره می کند، مطمئناً نمی تواند چنین کاری را بعد از انتخاب انجام دهد و برخی جمهوری خواهان نسبت به این نوع اظهاراتش هشدار دادند.

در امریکا سیاست مداران کمتر صحبت های به دور از واقعیت (چه منفی و چه مثبت) پیرامون توافق هسته ای با ایران می کنند. معتقدم در آینده از سوی آمریکا تلاش برای بر هم زدن توافق هسته ای بعید است، چرا که توافق به نفع آنهاست و در کل، سیستم آمریکا به این توافق رسیده است و به راحتی نمی توان قبول کرد که آنها این توافق را کنار بگذارند، به ویژه آن که پنج قدرت دیگر هم در کنارشان هستند. از این رو فکر نمی کنم آمریکا استراتژی بر هم زدن توافق هسته ای را داشته باشد. مگر آن که طرف مقابل یعنی ایران دست به کار خاصی بزند که در افق پیش رو این مسأله هم دیده نمی شود.

به طور کلی جمهوری خواهان را به سه دسته کلی می توان تقسیم کرد:

- ۱- Libertyman ها که عمدتاً کلاسیک فکر می کنند و معتقدند امریکا در حوزه سیاست خارجی در موضوعاتی که با آن مرتبط نیست نباید دخالت کند.
- ۲- نئوکان ها یا محافظه کاران افراطی که با ایران موافق نیستند و موافق استفاده از ابزار نظامی هستند. آن ها معتقدند که امریکا مسئولیتی جهانی دارد که باید آن را با قدرت انجام بدهد. آن ها علی رغم اینکه ۸ سال در مسند قدرت بودند، اما هنوز استراتژی خود در رابطه با ایران را اعلام نکرده اند.
- ۳- واقع گرایان یا کسانی که روی مسائل اقتصادی متمرکز هستند. کسانی مانند کسینجر. این ها مخالف ایران هستند، اما توافق با ایران را رد نمی کنند. پیشینیان این ها مانند ریگان یا بوش پدر نیز با ایران معامله کردند.

حال ترامپ در کدام دسته قرار می گیرد؟ در هیچکدام. به دلیل پراکندگی فکری و عدم انسجام. شاید به این دلیل که قابل پیش بینی و محاسبه نیست، حتی از جانب متحدین امریکا نیز کاندیدای مطلوبی نمی باشد.

در بین دموکرات ها نیز گروه های متفاوتی هستند. مانند چپ ها و در رأس آن ها سندرز که با ایران موافق نیستند، اما به پیشبرد سیاست هایی که به همکاری هایی منجر شود قایل هستند. سیاست های او تا حدودی به سیاست های اوباما نزدیک است. او معتقد است که سیاست های امریکا نسبت به ایران بستگی به نوع کنش گری ایران دارد. لذا اگر کنش گری ایران تغییر کند، سیاست های امریکا نیز تغییر پیدا خواهد کرد.

گروه دیگر راست ها و مرکز حزب دموکرات هستند که تعداد آن ها قابل توجه است. خانم کلینتون نیز از این دسته هست. این ها موافق افزایش فشار (بطور دائم) و کسب امتیاز از ایران هستند.

در حزب دموکرات گروه جدیدی نیز در حال شکل گیری است که به آن می توانیم گروه فکری اوباما بگوییم. در دوران اوباما نوع برخورد آمریکا با مقوله ایران متأثر از نحوه اندیشیدن شخص اوباما در مسائل بین المللی بوده است. البته اقدامات اوباما الزاماً محصول اندیشه های فردی او نیست، بلکه بخشی از اندیشه هایش محصول تحولاتی است که در جهان رخ می دهد و برتری اوباما در این مساله این است که فهم بهتری را از این تحولات دارد. همگان می دانیم که اولویت اول و کلیدی برای قدرت های جهانی و منطقه ای تبیین نظام منطقه ای و بین المللی است و اگر بخواهیم سیاست قدرت های جهانی را فهم کنیم باید به این مساله پردازیم که چه نظامی مطلوب آن ها است. در حال حاضر جهان در دوران گذار است و این شرایط نقش بازیگران قدرتمند از جمله آمریکا را پررنگ می کند. در این وضعیت کاندیدها و رییس جمهور بعدی آمریکا باید به دو سؤال کلیدی پاسخ بدهد:

۱- وضعیت جهان را چگونه می بینند؟

۲- وضعیت و قدرت آمریکا را چگونه می دانند؟

بیل کلیتون و جرج بوش قدرت آمریکا(عمدتاً در حوزه سخت افزاری) را خیلی زیاد می دانستند، اما اوباما این گونه نمی بیند.

در حال حاضر متغیری وارد سیاست بین الملل شده که خیلی چیزها را عوض کرده است و آن برداشته شدن مرزهای سیاسی برای انجام فعالیت های اقتصادی است. در این شرایط state power نقش سابق خود را نمی تواند بازی کند. ما این مسأله را در تحریم ایران و عدم همکاری کامل شرکت ها و کارتل های بزرگ اقتصادی دیدیم. بزرگترین مخالفین تحریم ایران کمپانی های بزرگ نفتی بودند.

اوباما معتقد است جهان در شرایط رقابتی است و نه تخاصم و در این شرایط یک قدرت نمی تواند هژمون باشد، بلکه می تواند صرفاً شرایط را مدیریت کند. تفاوت کلیدی این تفکر ما را به سمت بازی برد - برد و در مقابل آن بازی برد - باخت سوق می دهد و آمریکای اوباما با این تفکر با ایران مذاکره کرد و نگفت که برنامه هسته ای ایران باید صفر شود. این حداقل نگاه او بود و یا باید بگوییم غیر از این نمی توانست ببیند. اوباما حتی در مصاحبه ای که در مجله آتلانتیک منتشر شد به عربستان هشدار داد که جنگ سرد فایده ندارد بلکه صلح سرد خوب است و مبنای صلح سرد بازی برد - برد است. اوباما توانست با همین دیدگاه از تابوی کوبا و ویتنام که دو حادثه و رویداد عظیم در تاریخ آمریکا بوده اند عبور کند و باید به این رفتار آمریکا بیش از پیش توجه کنیم. بدون شک ملت ویتنام در جنگ با آمریکا هزینه هایی می پرداختند و متقابلاً آمریکایی ها نیز در این

مسیر هزینه زیادی پرداخت کردند اما اوباما با سفر به ویتنام و برداشتن تحریم ها نشان داد که تفکرش قائل به پذیرش بازیگران منطقه ای دیگر است اما این تفکر بر معامله از منظر قدرت حاکم است نه از منظر ضعف. تفکر اوباما قائل به آن است که باید بازیگران در سطوح پایین بازی خودشان را انجام بدهند. چاک هگل وزیر دفاع سابق آمریکا _ از جمله سناتورهایی که به همراه اوباما وارد عرصه قدرت شد- می گوید: در سفری به عراق در سال ۲۰۰۸ از اوباما پرسیدم که باید با اینجا (عراق) چه کار کرد؟ و اوباما پاسخ می دهد اینها (عراقی ها) جز این که خودشان باید بازی کنند کاری نمی شود کرد. آنها (عراقی ها) در یک دوران گذار تاریخی هستند و ما (آمریکا) تصادفاً در این جا قرار گرفتیم و اگر دوران گذار آنها را فهم نکنیم ما هم به ستون بازنده ها می رویم. حالا بعد از ۸ سال در مصاحبه اش با مجله آتلانتیک می گوید خاورمیانه لغزنده است و نباید در درون آن رفت بلکه باید در حاشیه اش ایستاد.

سنگینی سیاست اوباما تا جایی است که سیستم آمریکا آن را پذیرفت و رئیس جمهور بعدی چه جمهوری خواه باشد و چه دموکرات با تغییراتی همین راه را ادامه خواهد داد. آمریکا در مسیر اجرای نقش مدیریتی خود در جهان قرار دارد. این در حالی است که در دنیا هم قدرتی که بتواند نقش فعلی آمریکا را زیر سوال ببرد وجود ندارد و از طرفی به نفع قدرت های دیگر هم نیست که بخواهند بازی دیگری انجام دهند. آنچه که در آمریکا اتفاقاً افتاده و در آینده پیش روست برای ایران یک فرصت است. (کلینتون بیشتر و ترامپ کمتر) ما می توانیم با ادامه سیاست اوباما در آینده بر روی توانمندی های خود تمرکز کنیم و نظم منطقی که به منافع ما نزدیک است را در منطقه ایجاد کنیم. با همه این ها اگر بپرسید که آمریکا با سیاست اوباما موافق تفکر و ماهیت جمهوری اسلامی است؟ باید بگویم، خیر و اگر باز بپرسید آیا آمریکا خواستار نابودی سیستم سیاسی حاکم بر ایران است؟ باید بگویم، بله. با این تفاوت که آمریکا امروز معتقد است برای نابودی ایران و از بین بردن ماهیت و تفکر جمهوری اسلامی به طور مستقیم وارد نشود. آمریکایی ها ایران را به عنوان سرزمین مقوله مثبت اما به عنوان یک سیستم سیاسی نگاهی منفی دارند.

حال آیا گرایش ایران در آینده باید به سمت آمریکا باشد یا قدرت های منطقه ای از جمله ترکیه و عربستان؟ باید گفت اساساً مسائل ما منطقه ای است و باید با عربستان و ترکیه در منطقه هماهنگ باشیم نه لزوماً آمریکا. امروز عربستان از تحولات رخ داده در منطقه شوکه شده است و از طرفی آمریکا هم به دلایل دیگر نقش قبلی را در حمایت از عربستان ایفا نمی کند از این رو عربستان دست به حرکاتی می زند که خارج از ظرفیت اش است. معتقدم باید وضعیت و موقعیت قدرت های منطقه ای را درک کرده و بیش از پیش به سمت آنها حرکت کنیم تا از حجم مشکلات منطقه بکاهیم. باید مواظب باشیم در دام سعوی ها نیافتیم. ایران از

نظر دموکراسی از کشورهای منطقه جلوتر است و بلکه منظورم این بود که یک مرحله از نظر ساخت مدیریتی و در مقایسه با برخی یک مرحله تاریخی جلوتر هستیم. وقتی رفتار ایران در مقایسه با ترکیه و عربستان را می بینیم کاملاً این موضوع قابل لمس است. در هر حال ایران توانسته است با گفت و گو با بزرگترین دشمنش در موضوع هسته‌ای به یک توافق برسد که نشان دهنده توان و ظرفیت ایران است. از این حیث منطبق ایرانی‌ها در نظام بین‌الملل قابل پذیرش تر از رقبایش است.

جمع بندی:

علی‌رغم تأثیر انتخابات و نقش کاندیداها و احزاب در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در امریکا، نهایتاً این سیستم است که در امریکا حرف آخر را می‌زند. اما با این حال نقش فردی رییس‌جمهور در امریکا را نباید کم‌اثر بدانیم. در میان روسای‌جمهور امریکا در چهار دهه اخیر، هیچ‌کدام به اندازه اوباما نقش فردی مؤثری نداشتند. کلینتون یا ترامپ به اندازه اوباما نمی‌توانند این نقش را داشته باشند. لذا باید دز زاه سابق قدم بگذارند که زاهی شکست خورده است، یا باید در راه اوباما قدم بردارند و راه او را ادامه بدهند. هر کدام یک از این راه‌ها در کل با منافع ایران سازگاری ندارد، اما راه دوم برای ایران کم‌هزینه‌تر و دارای فرصت‌های بیشتری برای استفاده است.